

## شاپوردوم (شاپور ذوالاکتاف)

ما از رخداد‌های درون ایران در دو دهه نخست سلطنت شاپور دوم به جز واقعه تدوین اوستا چندان آگاهی نمی‌نداریم. ولی می‌دانیم که در اثر از میان رفتن اختلافات حوزه‌های فقهی که به تدبیرهای آذرباد مِه‌راسپند و اردوی راج انجام گرفت سپهداران کشور و ارتش شاهنشاهی وحدت دیرینه را بازیافته بودند. با تدبیرهایی که این دو مؤید برجسته به کار برده بودند سپهداران کشور اختلافاتشان را به کنار نهاده و همچون دوران شاپور اول در انسجام و همدلی بودند.

از شگفتیهای روزگار آن که اقدام دولت ایران برای تدوین دین رسمی مزدایسنه و گرد آوردن مذاهب مزدایسنی در یک بوته و ایجاد وحدت دینی در کشور در زمانی انجام می‌گرفت که امپراتوری روم نیز در آستانه رسیدن به مرحله تغییر دین به مسیحیت و رسمیت دادن به آئین مسیح در دربار و سرزمینهای زیر سلطه امپراتوری قرار گرفته بود. این رخداد که حدود ده سال پس از تدوین نوین اوستا به پیش آمد در ایران بازتاب بسیار قابل توجهی یافت. امپراتور کنستانتین در سال ۳۳۰م تغییر دین داده دین میتراپی خویش را رها کرده مسیحی شد و دین مسیح را در دربار و ارتش و دستگاههای دولتی سراسر کشورش رسمیت داد. ولی این اقدام او مخالفت بخشی از نیرومندان دولت روم را برانگیخت و او را به خود مشغول داشت، و او گرچه از امپراتوران تجاوزطلب بود ولی فرصت نیافت که به مرزهای ایران تعرض کند.

رسمیت یافتن دین مسیح که سبب می‌شد توده‌های مسیحی در درون امپراتوری با شور و شوق از دولتشان حمایت کنند و برای تقویت ارتش روم و گسترش دین وارد ارتش شوند باعث شد که مغان ایرانی خطر رومیان را جدی‌تر از پیش بگیرند و بیش از پیش در راه وحدت دینی حرکت کنند و هرگونه اختلافات مذهبی را به کنار نهند و در تقویت دین و دولت بکوشند.

### سرکوب قبایل عرب توسط شاپور دوم

پیش از این گفتیم که سرزمینهای حران و نصیبین و دارا و آمیدا و بخشی از ارمنستان

را رومیان در میان آشفته‌گیهای اوضاع درونی ایران اشغال کردند. این سرزمینها چندین سال در اشغال رومیان بود و آنها را عملاً ضمیمه قلمرو خودشان کرده بودند. و گفتیم که بخشی از قبایل عرب با استفاده از فرصت آشفته‌گی اوضاع دربار و دولت ایران در سرزمینهای اطراف غربی و جنوبی میان‌رودان تاخت و تاز کردند و زمینهای را برای خودشان گرفتند و آبادیهای را به ویرانه کشاندند.

در این میانه شاپور دوم که از روز تولدش شاهنشاه نامیده شده بود به سن بلوغ رسید و تصمیم گرفت که شکوه از دست‌رفته ایران را بازگرداند، و هم سرزمینهای ایرانی را از اشغال رومیان بیرون کشد و هم خطر عربهای نورسیده بیابانی را از مرزهای کشورش دور کند.

شماری از قبایل عربستان در میان آشفته‌گیهای اوضاع درونی ایران در سه دهه گذشته از سوئی به درون بیابانهای حران و نصیبین خزیده بودند که در اشغال رومیان بود، و از سوئی از راه دریا به حاشیه کرانه‌های جنوبی پارس رفته بودند و فسادها می‌کردند. در اطراف جنوبی فرات (در جنوب عراق کنونی) نیز قبایل نورسیده بنی بکر و بنی تمیم فساد می‌کردند و زمینها را به چراگاه شتر مبدل کرده کشاورزی را از رونق انداخته به تأسیسات آبیاری زیانهای بسیار زیادی وارد کرده نواحی اطراف سکونتشان را در ناامنی فرو برده به کشاورزی جنوب عراق آسیبهای بسیار وارد آورده بودند. قبایل یمنی طی نیز در آن اواخر در دنبال مسیر هجرتشان از یمن به شمال عربستان و اطراف جنوبی مرزهای عراق رسیده بودند.

طبری نوشته عربها که سرزمینهایشان فقرزده بود چشمشان به خیرات ایران بود؛ جمع بزرگی از آنها از بحرین (سرزمینهای کرانه‌های غربی دریای پارس) و کاظمه (منطقه کویت کنونی) از راه دریا به کرانه‌های جنوب پارس سرازیر شده بودند و در آن سرزمینها فساد و تباهی به بار می‌آوردند. در این سالها ایرانیان گرفتار مشکلات خودشان بودند، و تاج شاهی را بر سر یک نوزادی نهاده بودند و کسی هیتی از او در دل نداشت. این وضع ادامه یافت تا شاپور به سنین جوانی رسید و شانزده ساله شد.

و نوشته که شاپور از کودکی نشان داد که در اندیشه آبادسازی و شکوه ایران است. او همواره از سران کشور که به حضورش می‌رسیدند درباره اوضاع مناطق کشور پرس و جو می‌کرد، و خبرهایی که به او می‌رسید برایش ناخشنودکننده بود و همه خبر نابه‌سامانی و آشفته‌گی و از هم‌پاشیدگی و ناامنی بود؛ و این خبرها دل شاپور را به درد آورد.

او چون به ۱۶ سالگی رسید سپهبدان و افسران ارتش را به حضور طلبید و برایشان دربارهٔ پریشانی‌هایی که در سالهای کودکیش بر کشور مستولی بود سخنرانی کرد و به آنها اطلاع داد که تصمیم دارد اوضاع کشور را روبه‌راه کند؛ لذا تصمیم دارد که خودش شخصاً به سرکوب دشمنان کشور برخیزد.

بزرگان به او مشورت دادند که چنین اقدامی را به یکی از افسران بلندپایه بسپارد و خودش به جنگ نرود. او گفت که این کار جز از خود او از کسی بر نمی‌آید. سپس سپاهش را آماده کرد و به سران سپاه فرمود که به عرب‌هایی که وارد کرانه‌های جنوبی پارس شده و خرابیها به بار آورده‌اند رحم نکنند و کسی از آنها را زنده نگذارند.

او به عرب‌های عبدالقیس<sup>(\*)</sup> که وارد کرانهٔ جنوبی پارس شده بودند و فساد می‌کردند حمله برد و آنها را بی‌رحمانه کشتار کرد. آن‌گاه از راه دریا به هَجَر و خط (سواحل غربی دریای پارس در منطقهٔ شرقی عربستان) رفت که جماعات بزرگی از بنی‌تمیم و بنی‌بکر و عبدالقیس در آنجا بودند، و بسیاری از آنها را کشتار کرد. بقیه‌شان به کوهستانها و بیابانها و ریگ‌زارها گریختند. سپس از آنجا به‌یمامه (سرزمینهای داخلی شرق عربستان) رفت و بنی‌بکر را سرکوب کرد،<sup>(\*)</sup> و از آنجا در سرزمین حجاز تا نزدیکیهای یثرب (مدینه) رفت و هر قبیله که بر سرِ راهش بود را سرکوب می‌کرد. از آنجا به‌شمال رفت و وارد منطقهٔ قبایل ایاد و بنی‌تغلب شد که در میان کشورهای ایران و روم واقع شده بود (بیابانهای حران و نصیبین در شرق سوریهٔ کنونی). در آنجا نیز کشتار بسیاری انجام داد و ایاد و تغلب را از منطقه تاراند.<sup>۱</sup>

مسعودی نوشته که جماعات بزرگی از عرب‌های ایاد به‌درون سرزمینهای «جزیرهٔ فرات» (بیابانهای حران و نصیبین) خزیده بودند و فساد می‌کردند؛ و رئیسشان در زمان شاپور دوم نامش حارث ابن اَعْرَیادی بود. آنها تابستانها به‌جزیره می‌رفتند و زمستانها

(\*) عبدالقیس در سرزمینهای غربی دریای پارس در احساء و قطیف و دمام تا قطر کنونی می‌زیستند و از چند قبیله تشکیل شده بودند، سرزمینشان در درون قلمرو شاهنشاهی قرار داشت و خودشان از اتباع دولت ایران شمرده می‌شدند. از این‌رو آمد و رفتشان به‌درون ایران‌زمین یک امر معمولی بود که البته با اجازهٔ حاکمان محلی ایرانی انجام می‌گرفت.

(\*) بنی‌بکر با دو شاخهٔ بزرگ بنی‌شیمان و بنی‌حنیفه از حدِ کویت کنونی تا ریاض کنونی می‌زیستند و همسایگان غربی قبایل عبدالقیس و همسایگان شرقی قبایل بنی‌عامر بودند. اینها نیز سرزمینشان در درون قلمرو شاهنشاهی قرار داشت و اتباع دولت ایران شمرده می‌شدند.

به عراق (زمینهای شمالی حیره). شاپور چون به ۱۶ سالگی رسید تصمیم گرفت که اینها را از منطقه بیرون کند.<sup>۱</sup>

منطقه جزیره همان سرزمینهای حران و نصیبین و دارا بود که پیش از این دیدیم رومیان در زمان بهرام دوم اشغال کردند، و اکنون نیز در اشغال رومیان بود. قبایل ایاد و بنی تغلب در چند دهه اخیر به تشویق رومیان از بیابانهای شمالی عربستان به درون این سرزمینهای اشغالی کوچیده بودند. به یاد داریم که در اواخر دوران پارتی نیز رومیان اینها را تشویق به خزیدن به درون همین سرزمینها کرده بودند؛ سپس آردشیر بابکان آنها را به درون بیابانهای شام تاراند. هدف رومیان هم در زمان آشفتهگیهای اواخر دوران پارتیان و هم در آشفتهگیهای سه دهه اخیر از این کار آن بود که ترکیب جمعیتی منطقه را بر هم بزنند و جماعتی از قبایل عرب وفادرا به خودشان را در منطقه داشته باشند. اینها در جنگهای رومیان با ایران به خدمت ارتش رومیان درمی آمدند. طبری به یکی از جنگهای رومیان با ایران اشاره کرده که دهها هزار عرب در سپاه رومیان شمشیر می زدند.<sup>۲</sup>

شاپور چاره‌ئی نداشت جز آن که با این عربان با سخت‌گیری رفتار کرده آنها را از منطقه بیرون کند. او با اقدامات بسیار خشونت‌آمیزی که در خور همین اقوام بیابانی بود آنان را از نواحی تمدنی دور کرد و امنیت را به منطقه برگرداند.

مسعودی نوشته که شاپور به جزیره لشکر کشید، جماعات بزرگی از ایادیها را کشتار کرد و بقایایشان به سرزمینهای روم گریختند (سال ۳۲۷ یا ۳۲۸ م). و یادآور شده که وقتی معاویه با علی در جنگ شد (جنگی که اتفاقاً در همین منطقه در کنار روستای صیفین رخ داد) علی در یکی از خطبه‌هایش گفت: «زود باشد که معاویه به هلاکت برسد؛ همان‌گونه که ایادیها را شاپور به هلاکت رساند».<sup>۳</sup>

شاپور برای آن که مرزهای جنوبی و غربی میان‌رودان را در برابر خزش عربها مصون بدارد امارت عربی حیره - با مرکزیت نجف کنونی - که ریاستش در دست رئیس اتحادیه قبایل بنی لخم بود را تقویت کرد. یک افسر ایرانی با منصب «مرزبان» در مرکز این امارت مستقر شد، و پادگان حیره نوسازی و تقویت شد. امر کنترل نقل و انتقال قبایل شمال عربستان به این امارت واگذار شد. چند مرکز نظامی نیز در مناطق شرقی و شمالی عربستان

۱. مروج الذهب، ۱/ ۲۷۹.

۲. تاریخ طبری، ۱/ ۴۰۰.

۳. مروج الذهب، ۱/ ۲۸۰.

دائر شد تا نقل و انتقال قبایل منطقه را زیر نظر و کنترل داشته باشند.

علاوه بر پادگان حیره، پادگان بزرگ شاپور در منطقه انبار کنونی دائر کرد و این منطقه که ساکنانش مخلوطی از آرامیان بومی و عربهای مهاجر بود را تبدیل به شهرستان بزرگ شاپور کرده ضمیمه استان بابل کرد.

سران قبایل عرب بیابانی این منطقه در غرب فرات نیز موظف شدند که در فرمان امیر حیره باشند. پس از آن، شاپور از قبایل شمالی عربستان دلجویی کرد و سرانشان پذیرفتند که در فرمان امیر حیره باشند.

امارت حیره در سده‌های آینده از مهم‌ترین مراکز تمدنی شمال عربستان شد و به‌عنوان واسطه انتقال تمدن ایرانی به قبایل نواحی شمالی و شرقی عربستان عمل کرد.

اقداماتی که شاپور جوان در سرکوب قبایل عرب انجام داد نشانه تدبیر و کاردانی او بود. اینها در درون مرزهای کشور ساسانی می‌زیستند، و قبایلی که در کرانه شرقی عربستان بودند (مخصوصاً عبدالقیس) هرگاه و بی‌گاه که فرصتی دست می‌داد از راه دریا به کرانه پارس سرازیر می‌شدند و ناامنی ایجاد می‌کردند. در منطقه فرات میانی نیز عربها آلت دست رومیان می‌شدند و در موارد بسیاری در جنگهای رومیان با ایران در کنار رومیان می‌جنگیدند تا از غنایم جنگی پادشاه دریافت کنند.

کاری که شاپور با عربها کرد نشانه دوراندیشی و آگاهی سیاسی ژرف این شاهنشاه بود. از این پس تا پایان دوران ساسانی عربها در آرامش زیستند و هیچ‌گاه به فکر دست‌اندازی به سرزمینهای جنوبی و غربی میان‌رودان برنآوردند و هیچ‌گاه جرأت نکردند که از راه دریا به کرانه جنوبی پارس بروند مگر برای فروش شتر و گوسفند و پشم و پوست و خریدن خواربار و وسایل معیشت. امنیتی که دولت ایران در منطقه‌شان برقرار کرد برای آنها نیز رضایت‌بخش بود، زیرا با سرپرستی ایران به دوران ستیزه‌های قبایلی خودشان در این مناطق نیز پایان داده شد. از خوش رفتاری شاپور با سران قبایل عرب در سالهای آینده نیز داستانهای برای عربها مانده بوده که بعدها وارد کتابهای ادبی و تاریخی عربی شده و برای ما مانده است، و جایش در این گفتار نیست.

داستانهایی که بعدها عربها از خوشنتمهای شاپور درباره خودشان بازگویی می‌کردند و سخن از کشتار عربها می‌گفتند می‌تواند که نسبت به عربهای خزیده به کرانه‌های جنوب ایران رخ داده باشد. از گزارش طبری خواندیم که شاپور به افسران فرمود که به اینها هیچ ترحمی نکنند و همه‌شان را بکشند. او که از فسادکاریهای عربهای خزنده سخت به‌خشم

بود تصمیم گرفت که آنان را به سختی سرکوب و ادب کند تا در آینده هیچ‌گاه به فکر چنین اقدامها و فسادهایی بر نه آیند.

عربها قومی بودند که لازم بود به شدت ترسانده شوند، وگرنه غرور بیابان‌گردی‌شان مانع از آن می‌شد که به اطاعت هیچ قوم متمدنی در آیند و دست از راه‌زنی و ویران‌گری که سنت دیرینه‌شان بود بکشند و به سکونت گرایند. آنها فقط بیابان می‌خواستند و هر جا که جاگیر می‌شدند آبادیها را تبدیل به بیابان و چراگاه شتر می‌کردند. تنها راه شاپور آن بود که آنها را به درون بیابانهای عربستان واپس براند. ولی طبیعی بود که عربها که با دست‌یابی به زمینهای پرسبزه و گیاه به‌آرزوی دیرینشان رسیده از گرسنگی و قحطی بیابانهای بی‌آب و گیاه عربستان رهیده بودند به آسانی تسلیم شاپور نمی‌شدند، و چون می‌دانستند که در بیابانهای عربستان به همان گرسنگی پیشین و همان تنگی معیشت برخواهند گشت مجبور بودند که در برابر شاپور تا پای جان مقاومت کنند. بازخوانی رخدادهایی که سیصد سال پس از این اقدام شاپور رخ داد که خزش عربها به‌همراه فتوحات اسلامی به ایران و خاورمیانه انجام گرفت و به درهم کوفتن تمدن کهن ایران و نابودگری فرهنگ و کشتارها و تخریبها انجامید، به مطالعه‌گر تاریخ حق می‌دهد که خشونت‌های شاپور درباره عربهای خزنده به‌کرانه‌های جنوبی پارس و کرمان را توجیه کند. آنها قومی بودند که باید شدیداً ترسانده می‌شدند.

اقدامی که شاپور دوم درباره عربها انجام داد نشان از دوراندیشی او دارد نه بی‌رحمی او. عربها بر اساس یادآوریهائی که داشتند بعدها گفته‌اند که شاپور سران قبایل را در عربستان بر سر جاده‌ها بر دار زد؛ و طایفه‌هایی از آنها را در کرانه‌های جنوب دریای پارس که در آن‌زمان تابع کرمان بود - و به تبع آن - کرمان نامیده می‌شد و اکنون امارات متحده عربی است اسکان داد. دبیر بلخی درباره سرکوب عربها چنین نوشته است:

چون [شاپور] طفل بود از همه اطراف مفسدان دست بر آورده بودند، و بر خصوص عرب دست‌درازی بیشتر می‌کردند. و چون به حد بلوغ رسید... بزرگان لشکر را جمع کرد و وزیران را گفت: «مرا تا این‌غایت از نارفتن به جهاد مفسدان عذر آن بود که به زاد کوچک بودم و قوت سلاح برداشتن و جنگ کردن نداشتم؛ اکنون به حد بلوغ رسیدم و عذری نماند؛ وقت رنج کشیدن و جهان گشادن و قمع مفسدان (سرکوب فسادکاران) آمد. چه، کوشش پاسبان دولت است و تا رنج نکشند آسانی نیابند. و آغاز به جهاد عرب خواهم کردن که به ما نزدیکتر و فساد ایشان بیشتر است.»

همگان بر وی ثنا و آفرین کردند و گفتند: «ما بندگان و فرمان‌برداران ایم و هر چه شاهنشاه فرماید آن کنیم. و همانا چنان صواب‌تر که بندگان را به پیکار فرستد و خود در مملکت و مقرّ عزّ می‌باشد (ساکن شود)». [شاهنشاه] جواب داد که «مَثَلِ پادشاهِ مَثَلِ سرّ است و مَثَلِ لشکرِ مَثَلِ تن، و همچنان که تن بی سر به کار نه آید لشکر بی پادشاه کار را پیش نتواند بُرد. و این مهم که من پیش می‌گیرم لشکرها را با خویشان نخواهم بردن جز اندکی؛ و بَنُو و تَجَمَّلِ پادشاهی بر نخواهم داشت، تا عرب را که محلّ ایشان محلّ سگان باشد صورت نبندد که به پیگار ایشان می‌رویم. بل بر سبیل نخچیر بر خواهم نشست. باید که فردا به میدان آیند تا آن را که خواهم با خویشان ببرم».

روز دیگر به میدان بایستادند... سه هزار مردِ مبارزِ جریده (یکه سوارِ تیزرو) با خود برنشانند چنان که یک هزار سوارِ مقدّمان و معروفانِ لشکر بودند پوشیده، و یک هزار سوارِ مبارزِ سلاحِ خویشان و از آنِ این مقدمان داشتند، و یک هزار سوارِ مردانه هر یک دو جنیبت (اسپِ یدکی) می‌کشیدند. تاختن برد تا به عرب رسید که سرحدّهای پارس و خوزستان داشتند. و این مقدّمان را گفت: «دانید که من شما را از بهرِ چرا برگزیدم و آوردم؟» گفتند: «فرمانُ شاه را است». گفت: «از بهرِ آن که شما معروفان و توان‌گران‌اید، و از اکنون باید که جز مردگشتن و گرفتن هیچ کار نکنید...»

و تا عرب خبر یافتند سوارانِ پوشیده و شمشیرها کشیده دیدند، و هیچ کس از آن عرب خلاصی نیافتند الاّ همه یا کشته یا گرفتار شدند. و از بسیاری که بکشتند ملال گرفتند. پس مرد را می‌آوردے و هردو کتفِ او به هم می‌کشیدے و سولاخ می‌کردے و حلقه‌ئی در هر سولاخ کتفِ او می‌کشیدے... و او را از بهرِ این ذوالاکتاف گفتندے.

و چون سرحدّ پارس و خوزستان از ایشان خالی کرد، کشتیها خواست و هم با آن قدر لشکرُ دریا عبّره کرد (از دریای پارس گذشت) و جزایر از ایشان بَسِتَد و به جزیرهٔ خطّ (بحرین کنونی) بیرون آمد که نیزه‌های خطّی از آنجا آرند، و از آنجا به بحرین (شرق عربستان) رفت، و همچنین می‌رفت و عرب می‌گشت تا به هَجَر (منطقهٔ احساء) و یمامه رسید، و چاهها و مصنعهای (آب‌گاههای) آبِ ایشان را می‌انباشت.

و عنان سوی دیارِ بکر و بلادِ شام تافت و جملهٔ عرب را آواره کرد الاّ جماعتی که به زینهار پیشِ خدمت او آمدند، و ایشان را قبول کرد و از همگان نوا سِتَد (باج گرفت)، و ایشان را به سرحدّ بیابانها و جزایر بنشانند که جز عرب مقام نتوانست کرد... و چون این کار بکرد همه جوانبِ دیگر از وی بیندیشیدند و مُلکِ او مستقیم گشت. و

و اپارس و خوزستان آمد؛ چه مقام او به استخر پارس بود.<sup>۱</sup> اگرچه روایتهای سنتی می‌گویند که عربها را خود شاپور دوم سرکوب کرد، ولی چند دهه پیش سندی در نزدیکی دمشق یافت شده است که نشان می‌دهد قبایل عربستان را نه شاپور و سپاهیان ایرانی بل که امیر حیره به فرمان شاپور سرکوب و تار و مار کرده است. این امیر حیره امری القیس بن عمرو نام داشته و در سال ۳۲۸ م در نزدیکی دمشق از دنیا رفته و همانجا مدفون شده است. بر لوح سنگی‌ئی که بر گور او به دست آمده و به زبان عربی آن زمان شمال عربستان نوشته شده درباره سرکوب و تارومار کردن قبایل عربستان توسط او چنین آمده است:

این است جان امری القیس تاج‌دار پسر عمرو پادشاه همه عربها و سرور اسدین و نزار و شاهانشان. مدحجیان را به نیرو تاراند و تانجران و شهر شمر آمد و معد را متصرف شد.<sup>(\*)</sup> و پسران خویش را به میان قومها فرستاد و ایشان را پارسیان بر رومیان گماشتند. نیروی هیچ پادشاهی به مرتبه او نرسیده است. در سال ۲۲۳ روز ۶ بکسلول مُرد (۶ آذرماه سال ۳۲۸ م). شاد بزند کسی که فرزند او است.<sup>۲</sup>

پس، جای جدال نیست که سرکوب و کشتار و تار و مار کردن عربها و به اطاعت کشاندن آنها را این امیر به فرمان شاپور انجام داده، و داستان سوراخ کردن شانه‌های سران قبایل و بر دار زدنشان در بیابانها می‌بایست که از کارهای همین امیر بوده باشد. در روایتهای عربی از این امیر با نام «امرئ القیس البدء» و با صفت «المحرِّق» یاد شده است، یعنی سوزاننده (به آتش گشوده).<sup>۳</sup> آنچه در نوشته لوح گور او آمده در روایتهای عربی دوران اسلامی نیز تأیید شده است. طبری نوشته که امری القیس که جانشین عمرو ابن عدی شد از جانب ایرانیان بر ربیع و مضر و سایر عربهایی که در بیابانهای شام و حجاز و جزیره بودند حکومت می‌کرد.<sup>۴</sup>

ابن خلدون نیز نوشته که امری القیس کارگزار ایرانیان بر قبایل مدحج و ربیع و

۱. ابن بلخی، فارس‌نامه (بنیاد فارس‌شناسی، شیراز، ۱۳۷۴)، ۱۸۸-۱۹۱.

(\*) اسدین: بنی اسد و طی. نزار: قبایل عدنانی شمال عربستان. مدحج: قبایل یمنی. نجران در شمال یمن. شهر شمر در شمال یمن. معد: قبایل مضر و نجد و حجاز.

۲. اسرائیل ولفنسون، تاریخ اللغات السامیه، ۱۹۰. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ۱۹۰/۳-۱۹۱.

۳. بنگر: ابوجعفر محمد ابن حبیب، کتاب المحبر (دار الآفاق الجدیدة، بیروت، بی تاریخ)، ۳۵۸.

۴. تاریخ طبری، ۱/۳۹۷-۳۹۸.



مُضَر و سایر بیابانهای عراق و جزیره و حجاز بود.<sup>۱</sup>

## جنگهای ایران و روم در زمان شاپور دوم

شاپور دوم با بیرون راندن قبایل ایاد و تغلب از جزیره فرات نخستین گام را برای اقدام بعدی که آزادسازی این سرزمینهای از اشغال رومیان بود برداشت. رومیان چند پادگان در شهرهای حران و نصیبین و سنگارا و دارا و آمیدا دایر کرده بودند و سپاهیانشان در این پادگانها مستقر بودند. بیرون راندن عربها از این سرزمینها نشانه ابراز ادعای دولت ایران در مالکیت این سرزمینها و آزمایشی برای بررسی واکنش دولت روم بود. این اقدام که به مثابه نقض پیمان صلح دو دولت بود که چندین سال پیش از این با اشغال این سرزمینها بر دولت ایران تحمیل شده بود می توانست که فتیله جنگ دو دولت را شعله ور سازد، و جنگ دفاعی ایران در برابر تجاوز احتمالی رومیان را توجیه کند.

شاپور خودش را برای رویارویی با رومیان آماده کرده بود، و بر آن بود که به هر بهائی باشد سرزمینهای ایرانی را از اشغال رومیان بیرون بکشد و این ننگ تاریخی را از دامن ایران و ایرانی بزداید.

قیصر کنستانتین در سال ۳۲۴ به دین مسیح درآمده بود و در سال ۳۳۰ آن را دین رسمی سراسر کشورش اعلام کرد و برای آن که به سرزمینهای مسیحی نشین نزدیک تر باشد پایتخت را از رم ایتالیا به شهر یونانی نشین و مسیحی شده بیزانتیوم (اکنون استانبول در تورکیه) در آخرین حدود شرقی یونان منتقل کرده آن را به نام خودش کنستانتیناپول نامید.<sup>۲</sup>

۱. عبدالرحمان ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون المسمی دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر (دار الفکر، بیروت، ۲۰۰۰)، ۲/۲۰۳.

۲. سریانیها این شهر را قسطنطنیه گفتند، عربها نیز بعدها این نام را از سریانیها گرفتند. اوغوزهای عثمانی که حدود ۱۱۲۰ سال بعد آن را تصرف کردند چون که زبانشان به تلفظ کنستانتیناپول نمی گشت آن را استانبول گفتند که تا کنون مانده است. عثمانیها با جمعیت این شهر بزرگ چنان کردند که یک نسل بعد کسی از آنها باقی نمانده بود مگر بچه هایشان که به اسیری عثمانیها برده شده و اجباراً تورک زبان کرده شده بودند. کلیسای سلطنتی این شهر را نیز عثمانیها تبدیل به مسجد کردند، و امروز یکی از معروفترین و زیباترین مسجدهای جهان است ولی هنر بومی بر در و دیوارش می رقصد و ما را به یاد روزگاری می اندازد که صاحبانش بومیان هزاران ساله بودند.

قیصر در سال ۳۳۷ م در گیر و دار تهیهٔ مقدمات لشکرکشی به میان‌رودان بود، ولی اجل مهلت اش نداد، و از جهان رفت. پس از او دربار روم وارد آشفتگی سیاسی چندساله شد که علت آن درگیریهای مدافعان آئین کهن رومیان با هواداران دین مسیح بود. همهٔ اینها به شاپور فرصت داد تا برنامه‌هایش را برای آزادسازی سرزمینهای ایرانی از اشغال رومیان دنبال کند. او تصمیم جدی داشت که ایران را به شوکت و شکوه دوران شاپور اول برگرداند، و پس از بازگیری سرزمینهای اشغالی یک پیمان صلح درازمدت را با دولت روم منعقد کند تا قیصران تجاوزگر با لشکرکشیهای نابه‌جایشان آن‌همه صدمه به‌خودشان و ایران و مردم منطقه نزنند.

رومیان قومی بودند بیگانه از آسیا که از اروپا بودند و بسیاری از اقوام را به‌تسخیر درآورده از آنان بندگی می‌کشیدند و با ثمرهٔ کار و تلاش این بیچارگان که شامی و مصری و مردم اناتولی بودند گنج برگنج می‌انباشتند و اقوام زیر سلطه را در فقر دائم نگاه می‌داشتند. رومیان به این اندازه هم قانع نبودند و درآرزوی دستیابی بر میان‌رودان بودند، و هرگاه دولت ایران گرفتار مشکلات داخلی می‌شد آنها نیز سرزمینهای آمیدا و حران و نصیبین را مورد تعرض قرار می‌دادند. شاپور دوم که اصولاً دخالت رومیان در آسیا را دون شأن مردم آسیا می‌دانست و معتقد بود که منطقهٔ خاورمیانه از نظر سنتی منطقهٔ نفوذ ایران است، پس از تصفیة قبایل عرب و تشکیل امارت حیره، درصدِ آمادگی برای آزادسازی نصیبین و حران و لشکرکشی به آمیدا و ارمنستان برآمد.

وقتی دولت روم دین مسیح را دین رسمی دولت اعلام کرد شاه دست‌نشاندهٔ رومیان در ارمنستان - همان آتردات موسوم به‌اشک سوم که پیش از این شناختیم - نیز مجبور بود که از سیاست دولت روم پیروی کند. او به‌ناچار مسیحی شد، اعضای دولتش و بخشی از اشراف ارمنی نیز به‌تبع او مسیحی شدند، ولی مردم ارمنستان دین کهنِ میتریسنه داشتند. با درگذشت کنستانتین در ارمنستان شورش برای رهائی از شاه دست‌نشاندهٔ رومیان و بازگشت به زیر چتر شاهان ایران‌خواه برپا شد و بخشی از اشراف این کشور از دربار ایران حمایت طلبیدند.

شاپور به‌خواست مردم ارمنستان به آن کشور لشکر کشید، اترداد دست‌نشاندهٔ رومیان را از سلطنت ارمنستان برکنار کرد، و ارمنستان را به‌یکی از هواداران ایران سپرد که از همان خاندان کهن ایرانی پارتیان بود.

با بازگشت ارمنستان به سپهر ایران گرجستان که تابع ارمنستان بود نیز به سپهر ایران

برگشت و مرزهای شمال غربی ایران - همچون دوران شاپور اول - به شرق دریای سیاه در بندر لاتکیه رسید.

گام بعدی شاپور آزادسازی حران و نصیبین و آمیدا بود. در این میان در نواحی شرقی و شمالی کشور مشکلاتی بروز کرد: قبایل افغانی هپت آل در شرق کشور درصدد دست اندازی به خراسان برآمدند، و قبایل الانی جنوب کوههای قفقاز درصدد گذشتن از رود ارس و خزیدن به درون آذربایجان افتادند.<sup>۱</sup> شاپور در خلال دو-سه سال، به تدبیر و کاردانی، این خطرها را سرکوب و شرق و شمال کشور را آرام داشت. ما از جریان دقیق رخدادها در این دو نقطه از کشور در سالهای پادشاهی شاپور آگاهی دقیق نداریم؛ ولی به نظر می رسد که شاپور چند سال درگیر آرام کردن این قبایل و برخی شورشهای محلی دیگر در شرق و شمال فلات ایران بوده است. هپت آل ها و الانی ها را پس از این خواهیم دید که در اطاعت شاهنشاه بودند و در جنگهای آزادسازی آمیدا و حران و نصیبین شرکت داشتند.

آتردات ارمنی و هواداران او شاپور را بازگیری ارمنستان به حال خود رها کرده بود. اما آنها مسیحی شده بودند و در نتیجه نخستین هسته مسیحیان قدرت خواه در ارمنستان شکل گرفت که به خاطر آن که از اریکه قدرت به زیر کشیده شده بودند گرچه از نژاد ایرانی بودند ولی به هواداران دولت روم تبدیل شدند. از این زمان حمایت اینها از کشیشان تبلیغ گر که عموماً سریانی و مورد حمایت دولت روم بودند، و تلاش برای گسترش آئین مسیح به منظور افزودن بر شمار هواداران خودشان در ارمنستان آغاز شد و مردم

۱. هپت آل ها اتحادیه هفت قبیله آریایی بودند. مرکز این اتحادیه منطقه ئی کوهستانی در وسط افغانستان کنونی بود، و قبایلشان تا نزدیکی بلخ از یک سو و کابل از سوی دیگر و نیز تا نزدیکی تاجیکستان کنونی پراکنده بودند. ابوحنیفه دینوری نوشته که سرزمین هپت آلها (به املاي او: هیاطله) از تخارستان و کابلستان و چغانیان تا نزدیکیهای بلخ گسترده بود [اخبار الطوال، ۵۸-۵۹]. نامهای مشابه هپت آل را باید در «هپت هندو» و «هشت آل» دید که اولی در دره پنجاب و دومی در جنوب تورکمنستان کنونی می زیستند. از هپت هندو نیز در وندیداد به عنوان قبایل آریایی پیرو آئین ایرانی یاد شده است. هشت آل نیز خالصاً آریایی بودند. هپت آل و هشت آل از شاخه های قبایل کهن آریایی توریا (توران) بودند که در زمان داریوش بزرگ سکه هوم خوار نامیده می شدند. الانی ها نیز از بقایای قبایل آریایی بودند که در سنگ نبشته های داریوش نامشان سکه تیز خود است. اینها را از زمان خشریته شاه ماد به یاد داریم که در نبردهای آزادسازی غرب ایران از دست آشوریان چه شجاعتی نشان دادند؛ و به یاد داریم که شاهشان در یکی از همین نبردها کشته شد.

ارمنستان تا نسل بعدی به دو گروه متنازع نومیسیحیان و میتریسنان تقسیم شدند. نتیجه این رخداد بزرگ تاریخی را پس از این خواهیم دید که چه گونه به درگیریهای درازمدت ایران و روم برسر ارمنستان انجامید تا سرانجام ارمنستان به دو کشور شرقی غربی، یکی تابع ایران و دیگری تابع روم تقسیم شد.

پس از آرام کردن امور داخلی کشور، تلاش خستگی ناپذیر شاپور برای واپس گیری حران و نصیبین و آمیدا با گسیل لشکرهای پیوسته و جنگهای فرسایشی با دژهای پادگانی بسیار مستحکم رومیان آغاز شد.

در کشور روم پس از یک سلسله ستیز قدرت در دربار بیزانتیوم کنستانتیوس در سال ۳۵۰م با کنار زدن رقیبان نیرومندش زمام امور کشور را به دست گرفت و طی مصالحه‌ئی که -ظاهراً- با حامیان دین کهن رومی انجام داده بود نفوذ رهبران آئین کهن روم را نیز به روال پیشین به رسمیت شناخت و دین تلفیقی جدیدی در بیزانتیوم شکل گرفت که آمیزه‌ئی بود از مسیحیت و میتریسنه؛ و آئینهای عبادی و رسوم ظاهریش را عموماً از آئین میترایبی ایتالیا و یونان گرفته بود.

اقدام کنستانتین اول به تشکیل دین نوین خشم کلیساهای شرق به ویژه کلیساهای اسکندریه و حران و نصیبین را نسبت به دربار روم برانگیخت، و نوعی نزاع دینی در میان کلیساهای و دربار روم آغاز شد که وفاداری کلیساهای شرقی نسبت به دولت روم را کاهش داد. در نتیجه آن تقدسی که دولت روم در زمان کنستانتین نزد مسیحیان خاورمیانه داشت از میان رفت. گرچه همسازی آئینهای مسیحی و میترایبی در دولت روم حمایت همه جانبه سرداران رومی از امپراتور را به دنبال آورد، ولی او که با شورشهایی در اروپای شرقی مواجه بود فرصت مواجهه جدی با شاپور را به دست نه آورد؛ و از آنجا که موقعیتش در کشور خودش متزلزل بود توسط یک هیأت بلندپایه که به ریاست فرمانده ارتش روم به ایران فرستاد به دولت ایران پیشنهاد انعقاد قرارداد آشتی داد (سال ۳۵۶م).

امینوس مارسلینوس (رخدادنگار یونانی تبار دربار روم در نیمه دوم سده چهارم) نوشته که شاپور در این زمان در شرق کشورش درگیر مشکلاتی بود، و امپراتور امیدوار بود که شاپور به خاطر حفظ امنیت در مرزهای غربی کشورش به پیشنهاد صلح پاسخ دهد. به این منظور فرمانده گارد او نامه‌ئی شامل پیشنهاد صلح به تهم شاپور - سپهسالار ایران در نزدیکترین نقطه به مرز ایران و روم (یعنی فرمانده نیروهای درگیر با پادگانهای رومی در جزیره فرات) - نوشت؛ و تهم شاپور این پیشنهاد را برای شاپور فرستاد. شاپور سفیری را با

هدایای گران بها به نزد امپراتور فرستاد و در نامه ملاطفت آمیزی به امپراتور چنین نوشت:

من شاهنشاه شاپور، همبر خورشید و ماه و اختران، برادرِ قیصر کنستانتیوس، به امپراتور درود می فرستم، و شادمان ام که می بینم امپراتور متوجه خطاهای گذشته شده و در صدد جبران خطاها و بازگشت به راه درست برآمده است.

از آنجا که بیان حقیقت باید ساده و روشن باشد و از آنجا که بزرگواران همان بر زبان می آورند که در دل دارند، من منظور خودم را به اختصار بیان می کنم. قلمرو پدران من تا رود استریمون و پشتِ مرزهای مقدونیه بوده است، و این را کتابهای کهن شما تأیید می کند. من حق دارم که مطالبه همه سرزمینهای بکنم که در قلمرو نیاگانم قرار داشته است؛ زیرا من از نظر شکوه و شوکت و فضیلتها چیزی از شاهنشاهان بزرگ و نیاگانم کم ندارم. ولی من از کودکیم با خرد و منطق پرورده شده ام، و هیچ گاه به یاد ننگرته ام که چیزی بگویم یا کاری بکنم که پشیمانی آور باشد.

اکنون من تکلیف خودم می دانم که سرزمینهای ارمنستان و جزیره فرات که به فریب و نیرنگ از پدر بزرگم گرفته شده بوده را واپس گیرم.

ما با نظری که تو درباره خود بزرگ بینی خویشن داری موافق نیستیم. من با آنچه که شما بیان کرده اید که نتیجه پیروزی ئی که در جنگ حاصل شده است همیشگی خواهد بود موافق نیستم.<sup>(\*)</sup> بسیار فرق است میان یک پیروزی که بنیادش بر حيله و نیرنگ نهاده شده بوده و پیروزی ئی که با شجاعت و رادمردی حاصل شده باشد.

همان گونه که پزشکان در مواردی عضوی از بدن را داغ می کنند یا می برند تا بتوانند اعضای دیگر بدن را سلامت بدارند، امپراتور نیز می بایست که از این بخش کوچک از سرزمینها که همیشه باعث نزاع و جنگ و خونریزی بوده است چشم پپوشد تا بتواند در کشورش به آرامش سلطنت کند.

من به صراحت به شما اعلام می کنم که چنانچه سفیر من با پاسخی به نزدم برگردد که برایم قانع کننده نباشد پس از سپری شدن فصل زمستان با همه نیروهایم به جنگ امپراتور خواهم شتافت.

این نامه که از دولت روم درخواست می کرد که سرزمینهای ایرانی را داوطلبانه

(\*) یعنی من ادعای دولت روم را قبول ندارم که می گوید این سرزمینها را ما در جنگ از ایرانیان گرفته ایم و دولت ایران طبق قرارداد صلح آن زمان به ما واگذار کرده بوده است و باید که برای همیشه جزو سرزمینهای دولت روم باشد.

تخلیه کند و به ایران برگرداند در حقیقتش اعلان جنگ دولت ایران به دولت روم بود، و شاپور تهدید کرده بود که یا زمینهای اشغالی ایران را رومیان تخلیه کنند یا امپراتور روم آماده جنگ با شاهنشاه ایران باشد. زمان آغاز جنگ نیز دقیقاً تعیین شده بود که پس از برگزاری مراسم جشنهای نوروزی بود. پاسخ امپراتور روم به شاپور را مارسلیوس چنین آورده است:

من کنستانتیوس، فاتح سرزمینها در خشکی و دریا، اوگوستوسِ عظیم، بهترین دروهایم را به برادرم شاپور تقدیم می‌کنم. من از سلامتی شما شادمان‌ام، و اگر شما مایل باشید من از این پس دوست شما خواهم بود. ولی طمع کاری و سرسختی و اقدامات تجاوزکارانه همیشه شما را به سختی می‌نکوهم.

شما به گونه‌ای ادعای مالکیت بر جزیره فرات و نیز ارمنستان را دارید که انگار سرزمین خودتان بوده است، و پیشنهاد داده‌اید که برای آن که سلامت به دست آید باید که عضوی را قطع کرد. چنین پیشنهادی نه تنها نمی‌تواند در هیچ مذاکره‌ای مورد بررسی قرار گیرد بل که تنها پاسخی که می‌توان به آن داد نفی است. لذا گوشتان را بر روی شنیدن سخن حق بگشائید، سخنی که روشن و واضح است و حامل هیچ‌گونه تشریح پوچ هم نیست.

فرمانده گارد من به خاطر آن که اقدامی در جهت مصالح عامه انجام داده باشد بی مشورت با من و به توسط چندتا از شخصیت‌های دون پایه با یکی از افسران شما وارد مذاکره بر سر موضوع دست‌یابی به صلح شده است. اقدام او را ما نه نفی و نه رد می‌کنیم، به شرطی که مذاکرات صلح با حفظ احترام متقابل و بی تعرض به حیثیت ما باشد. زیرا اکنون که به دنبال رخدادهائی کلیه امور مربوط به امپراتوری به ما حواله شده است این که حقوق حقه خودمان که از دیرزمان حفظ کرده‌ایم را به دیگران تسلیم کنیم اقدامی نابه‌جا خواهد بود. من به شما پیشنهاد می‌کنم که به تهدیدها تان برضد ما خاتمه دهید؛ و شک نداشته باشید که اگر ما گاهی جنگ دفاعی را بر جنگ هجومی ترجیح می‌دهیم، چنین از خودگذشتگی‌ئی نه از روی ترس بل که به خاطر مراعات عدالت است. و اگر دیده‌اید که رومیان در برخی از نبردها سستی نشان داده‌اند ولی حقیقت آن است که هیچ‌گاه فرجام هیچ جنگی به زیان رومیان به پیش نرفته است.<sup>۱</sup>

متن آشفته نامه امپراتور نشان‌گر آشفتگی اوضاع دولت روم و عدم آمادگی او برای

۱. آمینوس مارسلیوس، دفتر ۱۲، فصل ۳/۵ - ۱۴.

جنگ با ایران بود. شاپور یقین یافت که امپراتور به این زودیه‌ها آماده‌ی رویارویی با ایران نیست؛ زیرا اگر جز این می‌بود باید به‌جای سخن گفتن از جنگِ دفاعی پاسخ متقابل به اعلان جنگ می‌داد که او در نامه‌اش داده بود.

مارسلینوس نوشته که شاپور نمی‌خواست دست از زیاده‌طلبی بردارد؛ لذا این هیأت سفارتی رومیان بی‌اخذ نتیجه به‌کشور برگشت. چند روز بعد باز امپراتور هیأت بلندپایه‌تری را با نامه و هدایای گران‌بها به ایران فرستاد و به آن مأموریت داد که به هر وسیله‌ی ممکنه آمادگی شاپور برای لشکرکشی را به عقب اندازد. این هیأت کوشید که شاپور را متقاعد سازد تا پیمان صلح درازمدتی میان ایران و روم منعقد شود بی‌آن‌که در وضع ارمنستان و جزیره‌ی فرات تغییری ایجاد گردد. ولی شاپور که ارمنستان را واپس گرفته بود مصمم بود که جزیره‌ی فرات و شرق اناتولی را نیز واپس گیرد؛ لذا این هیأت اعزامی امپراتور نیز با دست خالی به‌کشور برگشت.<sup>۱</sup>

تهم شاپور که بالاتر نامش را آوردم مأمور واپس‌گیری جزیره‌ی فرات بود. او در ماه‌های آینده شکستهای سختی بر سپاهیان رومی مستقر در دژهای حران و نصیبین وارد آورده آنها را از منطقه بیرون کرد.

شاپور در نامه‌اش به امپراتور اختطار کرده بود که اگر نیروهای رومی تا پایان زمستان سرزمینهای ایرانی را تخلیه نکنند در آغاز بهار جنگ را آغاز خواهد کرد. او پس از برگزاری جشنهای نوروزی، با سپاه بسیار بزرگی از شمال میان‌رودان به شرق اناتولی منتقل شد. هدف او آزادسازی منطقه‌ی استراتژیک آمیدا از اشغال رومیان بود.

این منطقه را از زمان آشوریان به‌یاد داریم که همواره مورد اختلاف دو دولت آرمینیّه (ارمنستان) و آشور بود؛ و در زمان هوخشتر (شاهنشاه ماد) به‌همراه کشورهای آشور و ارمنستان ضمیمه‌ی ایران شد. سپس به‌یاد داریم که لشکرکشی طمع‌کارانه‌ی شاه لیدیه به این منطقه جنگ ایران و لیدیه را به راه افکند که شاه لیدیه در آن شکست خورد، و اقدامش به پیمان صلح هوخشتره و شاه لیدیه در خردادماه سال ۵۸۵ پیش از مسیح انجامید و رود هالیس (قرل ایرماق کنونی) مرز میان دو کشور شناخته شد. پس از آن کراسوس شاه بعدی لیدیه را به‌یاد داریم که در سال ۵۴۷ پیش از مسیح به این منطقه لشکر کشید که نتیجه‌اش لشکرکشی کوروش بزرگ برای واپس راندن او و شکست بزرگ شاه لیدیه از کوروش بزرگ و تسخیر کشور لیدیه توسط کوروش و ورچیده شدن سلطنت لیدیه و ضمیمه شدن

۱. همان، ۱۵/۵ و ۱۴/۱-۲.

کشور لیدی به قلمرو شاهنشاهی ایران بود. سپس دیدیم که بر سر این منطقه همواره میان دو دولت ایران و روم در زمان پارتیان جنگ می‌شد؛ و رومیان هر بار که به قصد تصرف آن لشکرکشی می‌کردند با شکست روبه‌رو شدند.<sup>۱</sup>

امپراتور روم همه توان ارتش روم را برای دفاع از منطقه آمیدا گسیل کرد. آمیدا مرکز استراتژیک بسیار مهمی بود. سقوط آمیدا به مفهوم سقوط همه سرزمینهای اطراف جنوبی دریایچه وان بود که تا کنون رومیان در اشغال داشتند. با برگشتن آمیدا به ایران راه دسترسی رومیان به ارمنستان نیز بسته می‌شد.

امینوس مارسلینوس وقایع‌نگار در نبرد آمیدا شرکت داشته و شرح پیکارهای شاهنشاه برای آزادسازی آمیدا را در یادداشتهای روزانه‌اش به تفصیل آورده است.<sup>۲</sup> او به رغم همه کینه‌ئی که به ایرانیان داشته، و حتا به سنت رومیان شاهنشاه را نه «شاه ایران» بل که «شاه ایرانیان» نامیده که نشانه عدم اعتراف دولت روم به شاهنشاهی ساسانی است، با این حال نتوانسته ستایشهایی که نسبت به شاپور از دلش برمی‌خاسته را کتمان کند. او نوشته که به وسیله یکی از امیران مسیحی شده جنوب ارمنستان که منصوب دولت ایران بوده ولی در نهان با رومیان ارتباط داشته و برای آنها جاسوسی می‌کرده تحرکات ارتش ایران را زیر نظر داشته است. مارسلینوس دوتا از افسران بلندپایه رومی را به‌نزد این امیر

۱. این منطقه همچنان در سده‌های بعد و دوران اسلامی بخشی از ایران بود تا آنگاه که تورکان قزلباش از اناتولی به ایران آمده تشکیل سلطنت صفوی دادند و اقدامات تحریک‌آمیز مذهبی‌شان در کشور عثمانی لشکرکشی سلطان سلیم عثمانی برضد ایران را به راه افکند که به فاجعه چال‌دیران و اشغال این نقطه از ایران توسط عثمانیها انجامید. این منطقه اکنون در تورکیه است و دیار بکر نامیده می‌شود. نام دیار بکر را عربهای مسلمان در نیمه دوم سده نخست هجری به این منطقه دادند. جماعات بزرگی از قبایل بنی‌بکر شرق عربستان (به‌طور عمده از شیبانی‌ها) پس از فتوحات اسلامی به این منطقه سرازیر شده جاگیر شده و سرزمین را به نام خودشان کردند. همچنان که به دنبال فتوحات اسلامی جماعات بزرگی از قبایل مضرّی (تیره‌های قیسی) از غرب عربستان به جزیره فرات سرازیر شدند و جزیره فرات را به نام خودشان دیار مضرّ نامیدند. این دو نام از آن پس برای همیشه بر روی این دو سرزمین ماندگار شد. دیار بکر نیز همواره در درون مرزهای غربی ایران و بخشی از آذربایجان بود. شهر آمیدا نیز نامش آمد شد و همچنان یک شهر ایرانی بود و در زمان سلطنت اوزون حسن آق‌قویونلو مدتی پایتخت نیمه غربی ایران بود. این سرزمینها سرانجام در اثر بلاهت قزلباشان صفوی و شاه اسماعیل از ایران جدا شده ضمیمه کشور عثمانی شد.

۲. امینوس مارسلینوس، دفتر ۱۳ / فصلهای ۴ - ۹ و دفتر ۱۴ / فصلهای ۱ - ۹.



ارمنی فرستاده و این امیر نیز مأمورانش را در اختیار آنها نهاده تا از تحرکات شاپور در شمال میان‌رودان خبرگیری کنند و به مارسلینوس برسانند.

او نوشته که چون شاپور با سپاهش وارد شمال میان‌رودان شد رومیان همه گندم‌زارها و علف‌زارهای منطقه که بر سر راه او بود را به آتش کشیدند تا سپاهیان ایران از نظر خواربار و علوفه در تنگی افتند. ولی شاپور پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود و با تجهیزات و خواربار و علوفه کافی به راه افتاده بود. جاسوسان خبر آوردند که خود شاپور با سپاهی که شمارش از اندازه بیرون است در راه است.

شاپور پیش از گذر کردن از رود زاب یک لشکر زبده پیشتاز هزار سواری را به فرمان‌دهی تهم‌شاپور روانه آمیدا کرده بود؛ آن‌گاه در حالی که شاه هپت‌آل و شاه الان (که مارسلینوس شاهان کیونیت و البان نوشته) با سپاهیان ورزیده‌شان در دو سویش بودند، و بهترین سپاهیان اقوام آسیا را داشت از کنار نصیبین گذشته به سوی آمیدا به پیش رفت. پیش از آن‌که شاپور وارد منطقه آمیدا شده باشد نخستین گروه مدافعان پیشتاز آمیدا که در یک تنگ‌راه مستقر بودند تا راه را بر عبور سپاهیان ایران ببندند، در درگیری شبانه با تهم‌شاپور به سختی شکست یافتند، بیشترشان یا به دست ایرانیان کشته یا در حین فرار در رودخانه غرق شدند، و اندکی به درون دژ گریختند. بامدادان، شاپور و سپاه ایران به آمیدا نزدیک شدند.

مارسلینوس که با افرادش بر فراز یکی از دژهای شهر آماده دفاع بوده سپاه ایران را در اینجا چنین توصیف کرده است:

همین‌که نخستین فروغ خورشید تابیدن گرفت، تا آنجا که چشم کار می‌کرد زمین از انبوه سپاهیان ایران پوشیده بود. درخشش سواره‌نظام زرهپوش که کوه و هامون را در خود فرو برده بود چشمان را خیره می‌کرد. شاهنشاه (به تعبیر مارسلین، شاه ایرانیان) از سایرین قامتی رساتر داشت و یک‌سر و گردن از همه بلندتر بود. شاه هپت‌آل و شاه الان که در دو سوی او بودند نیز گرچه اندامشان کوتاه‌تر از او بود ولی درخشش و شکوهشان دیده را خیره می‌کرد. شاه ایران به جای تاج کلاه زرین دوشاخی که شبیه سر قوچ و مزین به جواهرات بود بر سر داشت و در پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد. شکوه سپاه او را هیأت و آرایش بزرگانی که در پشت سر او بودند تکمیل می‌کرد. شمار انبوه اشراف و بزرگان ایرانی و غیر ایرانی که در دو سوی پشت سر او حرکت می‌کردند به سپاه او شکوه چشم‌گیری بخشیده بود.

آمیانونوس مارسلینوس افزوده که در آن هنگام بازار موسمی در کنار شهر آمیدا دایر بود، و هزاران مرد و زن در بازار بودند. مرد و زن و بچه، با دیدن سپاهیان ایران، آشفته و هراس زده و فریادزنان به سوی شهر گریختند، ولی سپاهیان ایران هیچ تعرضی به آنها و بازارشان نکردند.<sup>۱</sup>

دنباله گزارش او چنین است: شاپور و سپاهیان با این وضع پرشکوه در آرامش به شهر نزدیک شدند. شاپور مایل بود که شهر را رومیان داوطلبانه تسلیم کنند تا گزندی به مردم شهر نرسد. او بی اندازه متکی به خود بود و چنین می پنداشت که همین که خویشتن را به سپاهیان رومی نشان دهد، اینها از بیم او تسلیم شده بخشایش خواهند طلبید. لذا نزدیک شهر از سپاهیان جدا شد و در حالی که نگهبانانش او را همراهی می کردند،<sup>۲</sup> سواره در آرامش کامل و اعتماد به نفس عجیبی به سوی دروازه شهر به راه افتاد. او بی باکانه چندان به دروازه نزدیک شد که خطوط چهره اش را می توانستیم تشخیص بدهیم.<sup>۳</sup> به یک باره تیرها و زوبینها از این سو توسط مدافعان شهر از فراز برجها بر سرش باریدن گرفت، و اگر ابری از گرد و غبار وی را از نظر تیراندازان نیوشانده بود حتماً از پا در می آمد. فقط ردایش را پیکان از هم دراند، و او و همراهانش با همان آرامشی که به شهر نزدیک شده بودند به لشکرگاه برگشتند.

شاپور در اینجا سالم در رفت تا سپس اسباب هلاکت هزاران تن از ما را فراهم کند. به نظر او ما گناه بزرگی مرتکب شده بودیم، زیرا با اهانت به او نسبت به یک فرمان روای مقتدر که بر بسیاری از شاهان و اقوام سلطنت می کند توهین کرده ایم. او از این اهانت بزرگ چندان به خشم آمده بود که تصمیم گرفت شهر را به زور بگیرد و تخریب کند. ولی بزرگان ایران به او سوگند دادند که از حد یک رهبر پیروزمند فراتر نرود و سنت دیرینه را زیر پا نهد.<sup>۴</sup> لذا بر آن شد که با مداد روز بعد از مدافعان بخواهد که شهر را تسلیم کنند.

۱. درخور یادآوری است که رسم رومیان چنان بود که چنین جاهائی را تاراج می کردند و مردان را می کشتند و زنان و کودکان را اسیر و برده می کردند. برای مارسلینوس شگفت انگیز بوده که ایرانیان به اینها و کالاهایشان تعرض نکرده و آنها را به حال خود وا گذاشته اند.

۲. «نگهبانان» در اینجا همان «پشتیگ بانان» بودند که پیش از این به آنها اشاره کردیم.

۳. مارسلینوس ننوشته که شاپور وقتی به کنار دروازه رسید چه پیشنهادی را به رومیان مدافع شهر داد، ولی اشاره کرده که او امیدوار بود که رومیان شهر را تسلیم کنند.

۴. شاهنشاه وقتی به جنگ می رفت معمولاً مؤبدان مؤبد و مؤبدان بزرگ نیز او را همراهی می کردند و سمّت مشاوران اخلاق جنگی را داشتند. اینها طبق سنت دیرینه به شاهنشاه گوش زد می کردند

شاه هیت‌آل که مارسلینوس نامش را گروم‌بات نوشته است سپیده دم روز بعد با کمال اطمینان مأموریت اجرای فرمان شاه (یعنی مذاکره با رومیان برای تسلیم شهر) را به عهده گرفت و با گروهی از سواران ورزیده به دروازه شهر نزدیک شد. این گروم‌بات مردی در دلیری شهره بود و فتوحات چشم‌گیری در کارنامه‌اش داشت. او و پسرش در پیشاپیش دسته بودند. یک افسر ورزیده رومی همین‌که دانست او به مسافت تیررس رسیده است منگینیک (منجنیق) را به کار انداخت و تیری پرتاب کرد که از میان زره و سینه پسر گروم‌بات که در کنار پدرش سوار اسپ بود گذر کرد. او جوانی بود که از حیث بر و بُرز و برازندگی و زیبایی بر همسالانش برتری داشت. با کشته شدن او اینها متفرق شدند، ولی چون که حس کردند که نباید لاشه او به دست دشمن افتد غریو و فریاد برآوردند که «سلاح برگیرید»، و اندکی بعد برگشتند. تیرها از بالای دیوارهای شهر از همه سو همچون تگرگ به سویشان فرو بارید. پس از نبردی سخت و خونین که تا پایان روز ادامه یافت دشمن که تلفات سنگینی داده بود با زحمت بسیار و با استفاده از تاریکی شب جسد را از میان پشته‌های کشتگان و سیل خون بیرون کشید.

او گزارش را این گونه ادامه می‌دهد که با کشته شدن این جوان سپاه ایران سوگوار شد، بزرگان از این فقدان ناگهانی با پدر جوان مقتول همدرد شدند، همه اقدامات جنگی را متوقف کردند، و به رسم قوم جوان مقتول مراسم عزاداری برپا کردند، زیرا هم از حیث نژاد و نسب محترم بود و هم شخصاً محبوبیت عام داشت. لاشه او را با همان رزم‌جامه‌ها که بر تن داشت بلند کردند و در تابوتی بر روی یک تخت بلندی قرار دادند و در اطراف او ده تابوت نهادند و در هر کدام از این تابوتها لاشه‌ئی مصنوعی نهادند؛ این لاشه‌ها چنان خوب

---

که سنتهای کهن در حفظ جان شهروندان معمولی در شهرهای دشمن مراعات شود. به نظر می‌رسد که مارسلینوس مطالعات ژرفی درباره ایران و سنتهای ایرانیان داشته است. در همه جنگهای دیگر که شاهنشاه حضور نداشت نیز مؤبدان همراه فرماندهان بودند. رعایت احترام به حیثیت شهروندان در سرزمین دشمن از اصولی بوده که ایرانیان همواره در نظر می‌گرفته‌اند. به همین سبب، چنان‌که در گفتارهای گذشته نیز بارها شاهد بودیم، ایرانیان در جنگها هیچ‌گاه به تخریب شهرها و کشتار یا اسیر کردن شهروندان دست نمی‌زدند. از عبارت مارسلینوس چنین برمی‌آید که پیش از آن‌که جنگ شروع شود نوعی مراسم سوگند شاهنشاه و سپهبدان در برابر مؤبدان انجام می‌گرفته که حد اکثر توانشان را در راه حمایت از جان و مال مغلوبین به کار ببرند و تا می‌توانند از کشتن انسانها خودداری کنند. این اخلاق جنگی نیز خاص ایرانیان بوده و نزد اقوام دیگر دیده نشده است.

ساخته شده بود که انگار مردگان حقیقی بودند که کفن شده بودند.

هفت روز تمام همه اقدامات نظامی از جانب ایرانیان متوقف شد، مردان (یعنی سپاهیان گروم‌بات) هفت روز به عزاداری پرداختند و دسته دسته و گروه گروه با حرکات مخصوص و نوحه سوزناک در سوگواری شاهزاده جوان شرکت کردند و زنان به گونه ترحم‌انگیزی بر سینه می‌زدند و با شیونهایی که در چنین مواقعی معمول است بر مرگ آن جوان ناکام که امید قومش بود نوحه‌سرایی کردند. سپس جسدش را به‌خواست پدرش سوزاندند و بقایایش را در ظرفی سیمین نهادند تا در خاک وطنش دفن شود.<sup>۱</sup>

در پایان مراسم سوگواری هفت‌روزه، شاپور شورای جنگی تشکیل داد... دو روز دیگر به سپاهیان آرامش داده شد، و آن‌گاه فرمان محاصره شهر را صادر کرد.

از این نوشته مارسلینوس برمی‌آید که شاپور در پایان مراسم سوگواری، دو روز دیگر به مدافعان شهر وقت داده که شهر را تسلیم کنند و گرنه آماده تحمل پی‌آمدهای تصمیم بعدی او باشند. چنان‌که می‌بینیم، شاپور همه تلاش خویش را به‌کار برده است تا شهر را بی‌جنگ و خون‌ریزی تحویل بگیرد. او نمی‌خواست که به مردم شهر آسیبی برسد. ولی رومیان آماده مقابله بوده‌اند و هیچ راهی جز حمله به شهر و تصرف شهر با زور در پیش پای شاپور نمانده بوده است.

او افزوده که پنج گروه از سواران زرهپوش سپردار به محاصره شهر فرستاده شدند، و در بامداد روز سوم سواران دارای سپرهای درخشان در هر جا که چشم کار می‌کرد ایستاده بودند. صفها در نظم و آرامش به سوی جاهای مقرر شده حرکت کردند و سراسر اطراف دژ را در محاصره گرفتند. جانب شرقی که آن جوان کشته شده بود جایگاه استقرار هیت‌آلها بود، ورت‌ها در جنوب، الان‌ها در شمال، و سیستانیه‌ها در برابر دروازه غربی بودند. سیستانیه‌ها جنگ‌آورانی‌اند که در دلیری همانند ندارند. صفهای پیلان‌غول‌پیکر که مردان مسلح سوارشان بودند نیز بو و منظرشان هراس‌انگیز بود.

چون این‌گونه صف‌آرایی انجام شد سپاهیان ایران تا غروب، بی‌هیچ اقدامی، ایستاده بودند؛ آن‌گاه با همان نظمی که آمده بودند راه بازگشت به لشکرگاهشان گرفتند.

این گزارش چشم‌دید نیز نشان می‌دهد که شاهنشاه در عین این تدارک کامل، باز هم یک‌روز به رومیان فرصت داد تا برای تسلیم کردن شهر اندیشه کنند. او هر تلاشی که لازم

۱. هیت‌آلهای افغانی در آن‌زمان بودایی بوده‌اند و سوزاندن جسد مرده از رسوم دینشان بوده است.

بود را برای جلوگیری از خونریزی انجام داد.

مارسلینوس افزوده که سپیده دم روز بعد ایرانیان دیگر باره به همین سان برگشتند و شهر را محاصره کردند. امروز حمله برای گرفتن شهر آغاز شد. مدافعان نیز جانانه از شهر دفاع کردند. سنگهای بزرگی که نیروهای ما با منگنیک می افکندند سرهای بسیاری از دشمنان را کوبید، و بسیاری را نیز با تیراندازی از پا درآوردند. لاشه های آنها که بر زمین پراکنده بود مانع پیشرفت دشمن می شد. بسیاری شان نیز مجروح شدند. باران تیرها که از فراز دیوارها به سوی دشمن افکنده می شد همچون ابری آسمان را تیره و تار کرده بود. دشمنان به رغم دادن تلفات بسیار، استوارانه و پابرجا می جنگیدند. نبرد به اینگونه تا پایان روز ادامه داشت.

شب که نبردها متوقف شد و نگهبانان با اسلحه شان ایستاده بودند بانگ دو طرف در پستی بلندیها طنین افکن شد. مردان ما سرود ستایش «امپراتور کونستانس، سرور جهانیان» را سر می دادند، و ایرانیان سرود ستایش شاپور را می خواندند که او را «شاهنشاه پیروزمند» می نامیدند.

روز دیگر نبردها همچنان با شدت ادامه یافت. سپس تلفات بسیار زیادی که به دو طرف وارد شده بود سبب شد که نبردها برای چند روز متوقف شود.

یعنی شاهنشاه به عنوان آخرین مهلت، چند روز به رومیان وقت داده که هم کشتگان شان را گردآوری و دفن کنند و هم شهر را تخلیه کنند. زیرا می دانسته که اگر اجساد کشتگان در شهر بماند و با در شهر خواهد افتاد و مردم بی دفاع گرفتار و با خواهند شد.

مارسلینوس افزوده که دفن آن همه کشتگان ما در شهر امکان پذیر نبود، زیرا هفت لشکر رومی به اضافه جماعتی از مهاجران رومی که شمارشان بیست هزار تن بود در شهر جاگیر بودند. در این میان، از بخت بد ما، و با نیز در شهر شایع شد.

ایرانیان شروع به ساختن سکوها و دیوارها در پیرامون شهر کردند تا از فراز آنها با ما بجنگند، و چندین برج بلند برافراشتند و بر فراز هر برجی منگنیک نصب کردند.

در نبردهای یکی از روزهای آینده هفتاد تن از سپاهیان ویژه شاهی (یعنی جاویدانها) توانستند که بر یکی از برجهای جنوبی ما دست یابند و بر فراز آن مستقر شوند و از آنجا به ما تیراندازی کنند. رومیان نیز منگنیکهاشان را رو به سوی آن برج دادند و به آنها تیراندازی کردند. دشمنان با جرأت و رشادت عجیبی می جنگیدند. در این اثناء، دشمنان بر چندتا از دژهای اطراف شهر دست یافتند و آنها را ویران کردند، و هزاران تن را

بیرون کردند، که در میان آنها پیران و زنانی بودند که توان راه رفتن نداشتند. ایرانیان پس از آن که کار نصب ابزار شهرگیری را به پایان رساندند حمله اصلی به شهر را آغاز کردند. در این دور دوم نبردها، روز نخست چندان پیش رفتی نداشتند. روز دوم با پیلها اندکی پیش روی کردند. رومیان برجهای آنها را منهدم کردند و منگنیکهاشان را در هم شکستند. آلات شهرگیری آنها منهدم شد ولی این به آرام شدن نبردها کمکی نکرد.

مارسلینوس افزوده که شاپور اگرچه خودش مجبور نبود که بجنگد ولی پیشاپیش همگان می جنگید و از هیچ خطری نمی هراسید. او همچون یک سرباز در پیشاپیش سپاهیانش می جنگید. رومیان باران تیرهاشان را به سوی او گشودند. بسیاری از مردان پیرامون او از پا درآمدند، ولی تیری به او اصابت نکرد. او از این صف به آن صف می رفت و سربازانش را تشویق می کرد، بی آن که باران تیرهای ما یا دیدن آن همه کشتگان در او اثری بگذارد و اراده او را سست کند یا او را از مرگ بهراساند.

آن روز نیز نبردها تا پاسی از شب ادامه داشت. دیگرروز، خورشید برندمیده، شاپور با روحیهئی پر از خشم و کینه، سپاهیانش را با فریادهایش آماده نبرد کرد.

نبردها روزهای درازی با شدت و حدت ادامه داشت تا آن که یکروز رخدادی ناگهانی فرجام جنگ را تعیین کرد، و آن این بود که بان دفاعی ما که مدتها برای ساختنش وقت صرف کرده بودیم مثل این که زلزله رخ داده باشد منهدم شد و فاصلهئی که میان حصار و صفة حمله دشمن وجود داشت پر شد چنان که انگار جادهئی ساخته یا پلی بر آن استوار کرده باشند. دشمنان گذرگاهی یافته بودند که هیچ مانعی در برابر آن وجود نداشت. بیشتر سربازان ما یا خرد شده بودند و یا در اثر انهدام بان به قدری کوفته شده بودند که قدرت عمل از آنان سلب شده بود. با این حال از همه سو برای مقابله با این خطر ناگهانی شتافتند، ولی همین امر مانع کار شد و هریک دیگری را از پیش رفت بازمی داشت. این پیشامد از سوی دیگر بر تهور دشمن افزود. به فرمان شاپور سپاهیانش به یکباره یورش آوردند. کار به نبرد تن به تن رسید و در کشتاری عظیم خون همچون سیلاب به راه افتاد و پارگین (خندق) از کثرت اجساد دو طرف انباشته شد و راهی هموار در برابر دشمن باز شد و شهر به دست ایرانیان افتاد.

این بود توصیف یک افسر رومی از دشمنان ایران و ایرانیان درباره رشادتهائی که از شاپور به چشم خودش دیده بوده است در واپس گیری سرزمینهای ایرانی از اشغالگران

رومی در کتابِ خویش<sup>۱</sup>، او شجاعتِ شاهنشاهِ شاپور که همچون سربازانِ عادی می‌جنگیده و از تیرهای رومیان هراسی نداشته را با زبانی پر از خشم بیان کرده است. او رشادتِ شاپور را به‌گونه‌ئی به‌تصویر کشیده است که نشان می‌دهد شاپور مصمم بوده به‌هر بهائی که باشد حتّاً اگر به‌بهای جان خودش تمام شود، زمینهای ایرانیِ شرقِ اناتولی را از رومیان واپس گیرد. پرده‌ئی که او از شاپور دوم تصویر کرده است ما را به‌ستایش از همهٔ شاهنشاهان ایران وامی‌دارد که به‌خاطر حفظِ تمامیتِ ارضی و شرف و حیثیتِ تاریخیِ ایران چه اندازه جان‌فشانی می‌کرده‌اند.

شاپور با چنین رشادتها و از خودگذشتگیهای بی‌مانندی که حکایت از جان‌برکفی او می‌کند سرزمینهای شرقِ اناتولی که رومیان در اشغال داشتند را آزاد کرد و شرفِ تاریخی را به‌کشور برگرداند.

همین گزارشهای دشمنان ایران است که ما را متوجه می‌کند که نیاگان بزرگمان چه رنجهایی تحمل می‌کرده‌اند تا از شکوه و شوکتِ ایران و ایرانی نگهبانی کنند، و این پارهٔ کوچک از ایران‌زمین (ایرانِ کنونی) که برای ما مانده است ثمرهٔ چه تلاشهای بردبارانه‌ئی است که نیاگانمان برای حفظِ آن به‌کار برده‌اند.

دربارهٔ رفتار شاپور دوم با اسیرانِ جنگی، مارسلینوس با شگفتی بسیار نوشته است که ایرانیان نه به زنان رومیان تجاوز می‌کردند، نه اسیران رومی را می‌کشتند، و نه تصمیم داشتند که زن و بچه‌ها را اسیر کرده در بازارها بفروشند. مارسلینوس از زنِ اسیرشدهٔ یک افسر بلندپایهٔ رومی به‌نام گروگاسیوس سخن گفته که در زیباییِ زبان‌زد بود، و شوهرش مشاور امپراتور بود، و با شگفتی نوشته که شاپور وقتی او را دید به‌او دل‌داری داد که ما نه با تو و نه با شوهرت رفتار ناپسند نخواهیم داشت، بل که تو را به‌همراهِ زنانِ دیگر به‌ایران خواهیم برد و به‌شوهرانتان بازخواهیم داد. و افزوده که شاپور به‌سپاهیانِش فرموده بود که مبادا نسبت به زنان اسیرشده بی‌حرمتی نمایند، و فرموده بود که زنان را آزاد بگذارند تا مراسم دینی‌شان را انجام دهند. نیز نوشته که گروگاسیوس چون که عاشقِ زنش بود پس از آن به‌ایران رفته به‌حضور شاپور رسید، شاپور او را مورد نوازش قرار داد، زنش را به‌او برگرداند، و به‌او پیشنهاد کرد که در ایران بماند، و گروگاسیوس در ایران ماند و شاپور امکاناتی در اختیارش نهاد.<sup>۲</sup>

۱. مارسلینوس، دفتر ۱۴ / فصلهای ۱ - ۹.

۲. مارسلینوس، دفتر ۱۸ / ۱۰ و دفتر ۱۹ / ۹.

این بخشِ آخر را می‌توان چنین بازخوانی کرد که گروگاسیوس جزو اسیرشدگان بوده، ولی مارسلینوس نخواست که چنین شخصیت بلندپایه‌ئی را به اسارت داده باشد. اما ماندگار شدن او در ایران به این معنا است که او به همراه دیگر اسیران رومی، طبق رسمی که در ایران از دیرباز رواج داشت، به تابعیت ایران درآورده شدند. پیش از این گفتیم که رسم ایرانیان چنین بود که اسیران جنگی را به تابعیت ایران درمی‌آوردند، شهری برایشان در جایی از ایران می‌ساختند، و آنها عملاً تبدیل به شهروندان ایران می‌شدند. این رسم که از زمان مادها و هخامنشیان سریان داشت تا پایان دوران ساسانی برجا بود.

در بارهٔ تسخیر شهر سنگارا (سنجار) که پیش از شهر آمیدا از اشغال رومیان بیرون کشیده شد، مارسلیون اشاره کرده که شاپور پس از تسخیر سنگارا هیچ‌کس را نکشت، بل که سپاهیان رومی را اسیر گرفته به منطقهٔ دوردستی در ایران فرستاد تا در آنجا اسکان یابند.<sup>۱</sup>

همهٔ اینها، برای مارسلیونوس که قانون کشورش مقرر کرده بود که اسیران جنگی را یا باید کشت (افسران و سربازان) یا باید برده کرده در بازارها به مزایده فروخت (زنان و بچه‌های شهر تسخیرشده) بسیار شگفت‌انگیز بوده و او نتوانسته که شگفتیش به این رسم انسانی ایرانیان را نهان بدارد. نزد رومیان رسم مبادلهٔ اسیران وجود نداشته، زیرا به نفعشان بوده که زن و بچه‌های اسیرشده را به عنوان برده در بازارهای کشور خودشان بفروشند و مال دریافت کنند. ولی شاهنشاهان پارتی و ساسانی، به آن سبب که رسم برده‌داری در قوانین کشور ما وجود نداشته، در جنگ‌هایشان با رومیان اسیرشدگان سپاهی رومیان را بازن و فرزندانشان به ایران می‌بردند و تبدیل به شهروندان ایران می‌کرده‌اند.

شگفت‌تر از همه برای مارسلیونوس نبودن رسم تجاوز جنسی به زنان و دختران شهرهای مغلوب در میان ایرانیان است؛ و این رسمی بوده که از روزگاران دور در میان یونانیان و رومیان رواج داشته و تبدیل به قانون ابدی شده بوده است. مارسلیونوس به رغم خشم شدیدی که از ایرانیان در دل داشته، در هیچ موردی نتوانسته که سخنی از رفتاری ناجوان‌مردانه در کتابش بنویسد که از ایرانیان نسبت به دشمنان رومی‌شان سر زده باشد. اعجاب احترام‌آمیز او نسبت به رفتار شاپور دوم با دشمنان کشورش شبیه اعجاب هرودوت و تاریخ‌نگاران یونان قدیم نسبت به داریوش بزرگ و خشیارشا و اردشیر اول است.

مارسلیونوس دربارهٔ فرجام خودش پس از سقوط آمیدا نوشته که به همراه شماری از

۱. همان، دفتر ۲۰/ بندهای ۶-۷.



فراریان گریخت و خود را به کوهستان رساند و از آنجا به ملطیه در ارمنستان کهن، و از آنجا به آنتاکیه (پایتخت شرقی امپراتوری) رفت.

شکست رومیان در ارمنستان و جزیره فرات و نصیبین پی آمدهای ناگواری در امپراتوری روم به دنبال آورد. در سال ۳۶۰ سرهنگی به نام ژولیان برضد کنستانتیوس شورید. چند ماه بعد کنستانتیوس مُرد (یا ترور شد) و ژولیان رسماً امپراتور شد. ژولیان مسیحیت را به کنار نهاد و به آئین کهن رومی رسمیت دیگریاره بخشید. کلیساهای شرقی و یونانی به او لقب مُرتد دادند و مشروعیتش را به زیر سؤال بردند؛ ولی ارتداد ژولیان به او امکان داد که از حمایت یک پارچه ارتش سنتی برخوردار شود. ژولیان برآن شد که برای تلافی شکستهای سالهای اخیر از ایران، و اشغال دیگریاره جزیره فرات و شرق اناتولی لشکرکشی کند.

ضمن سخن از تشکیل شورای سلطنت که شاپور نوزاد را شاه کرد گفتیم که یکی از پسران هرمز دوم (برادر بزرگ شاپور دوم) به نام هرمز در نبرد قدرت شکست یافته بازداشت و زندانی شد. او به زودی از زندان گریخته به شام رفته به دولت روم پناهنده شد و تا این زمان در آنتاکیه می زیست. قیصر ژولیان او را برانگیخت تا مدعی تخت و تاج ایران شود. قیصر به بهانه حمایت از او آماده گسیل لشکر به ایران شد با این امید که هرمز در ایران هوادارانی داشته باشد و دولت روم بتواند که او را به سلطنت بنشانند و خواسته های دولت روم که بازگیری زمینهای آزاد شده بود را بر او تحمیل کند.

اقدام دیگر قیصر آن بود که با پیام پشت گرم کننده ئی که برای آتردات مخلوع ارمنستان فرستاد او را تحریک به شوراندن هوادارانش (مسیحیان) برضد شاه ارمنستان کرد تا اوضاع ارمنستان آشفته شود و شاپور به ارمنستان برود، و دولت روم در غیاب شاپور به میان رودان لشکرکشی کند.

آتردات به سفارش عمل کرد، شاه ایران خواه ارمنستان را در یک شورش کشت و بیوہ اش را به ازدواج خودش درآورد و برتخت سلطنت ارمنستان نشست (سال ۳۶۳ م). امپراتور نیز با همه ارتش روم در یک حرکت بسیار سریع و غافل گیرکننده از فرات گذشت و قصد حران کرد.

ایرانیان به فرمان دهی یک افسر پارتنی اینها را در شرق فرات متوقف کردند. تلاش امپراتور برای واپس زدن ایرانیان به نتیجه نرسید. شاپور نیز با سپاهیان ایران به حران رفت.

در نبردی که معلوم نیست چند روز ادامه داشته است رومیان شکست یافتند، امپراتور متجاوز به همراه هزاران تن از سپاهیان رومی به کشتن رفت. پس از این شکست خونین و خفت بار افسری به نام ژوویان بقایای سپاهیان رومی را برداشت و به غرب فرات واپس نشست. او که اکنون خودش را امپراتور روم می‌نامید از شاپور تقاضای مذاکره برای آشتی کرد، و طی قرارداد صلحی که بی‌درنگ میان او و شاپور منعقد شد، دولت روم ضمن پذیرش پرداخت غرامت جنگی به ایران، تعهد سپرد که از دخالت در امور داخلی ارمنستان و گرجستان خودداری کند و هیچ‌گاه درصدد تجاوز به سرزمینهای ایرانی برنهد. نیز، در این قرارداد صلح تصریح شد که اگر دولت ایران بخواهد که آتردات را از سلطنت ارمنستان برکنار کند دولت روم دخالت نکند و دست ایران در این باره باز بماند.

این‌گونه، در سال ۳۶۳ دولت روم به حاکمیت ایران بر همهٔ مناطقی که از نظر سنتی در قلمرو دولت ایران یا منطقه نفوذ ایران بودند (جزیرهٔ فرات، آمیدا، ارمنستان، گرجستان) و توسط شاپور از اشغال رومیان بیرون کشیده شده بودند اعتراف کرد، و سیادت ایران بر بندر لاتکیه بر کرانه شرقی دریای سیاه نیز به رسمیت شناخته شد. نیز، دولت روم تقبل کرد که سالیانه مبلغی (که مقدارش در قرارداد تعیین شد) به عنوان مساعدت در هزینه نگهداری دربند قفقاز به ایران بپردازد.

این دربند در گذرگاههای کوهستانی دو سوی شرقی و غربی کوههای قفقاز - یکی در کناره غربی دریای خزر و دیگری در گرجستان - توسط دولت ایران ساخته شده بود تا از خزش تورکان فراسوی قفقاز به درون سرزمین الان (شمال رود ارس در جنوب قفقاز) از یک سو و ارمنستان و اناطولی از سوی دیگر جلوگیری کند. دو پادگان در کنار این دو دربند دایر بود که سربازانش ایرانی بودند و هزینه‌اش را دولت ایران می‌پرداخت. تا این زمان از حضور عنصر تورک در جنوب کوههای قفقاز خبری نیست و همهٔ اقوام جنوب کوههای قفقاز آریایی و بومی‌اند (گرجی‌ها در غرب و الانی‌ها در شرق). الانیهای ایرانی تبار در این زمان شاه دارند و لقبش الان شاه است، و گرجی‌ها شاه ایرانی تبار تابع شاه ارمنستان دارند که از خاندان شاهان پارتی ارمنستان است؛ یعنی گرجستان از نظر اداری تابع ارمنستان است.

روایت ایرانی از این لشکرکشی متجاوزانهٔ دوم رومیان به مرزهای ایران را طبری و مورخان عربی نگار آورده‌اند که خبر از دلیری و از جان‌گذشتگی شاپور دوم در راه عزت

میهم می‌دهد؛ و من از فارس نامهٔ ابن بلخی می‌آورم:

للیانوس... دین ترسایی باطل کرد و کلیساهایی که قسطنطین ساخته بود خراب کرد، و عرب که از شاپور ریمده بودند خلایقی بی‌اندازه به او پیوستند، و خروج کرد بر قصد ولایت پارسیان. و شاپور از این جهت دل مشغول گشت و با لشکری به سرحد ولایت شد و از آنجا با سواری چند مجهول وار رفت تا شکل کار و لشکر ببیند. و جاسوسان را باز به هر گوشه‌ئی فرستاد و خویشتن جائی توقف کرد تا جاسوسان بازرسند. اتفاق را جاسوسی را از آن او بگرفتند؛ و جاسوس از بیم جان گفت: «مرا مکشید تا شاپور را به شما نمایم، که او با عددی اندک به این نزدیکی است»...

گفته‌اند که للیانوس را سپه‌سالاری بود نام او یوسانوس، و این سپه‌سالار کس به آن جایگاه فرستاد که جاسوس نشان داده بود، و شاپور را خبر داد تا بگریخت... و در آن دو سه روز هر دو لشکر به هم رسیدند و لشکر للیانوس سخت بسیار و بی‌اندازه بود. و عرب از کینه‌ئی که در دل داشتند نیک کوشیدند تا شاپور را هزیمت کردند، و خلقی را از آن او عرب بکشت.

و للیانوس شهری از آن شاپور بستد از سوادِ عراق - تیسپون نام - و به «مدینهٔ شاپور» معروف است. و بسیار خزاین و مالها از آن شاپور برداشت.

و شاپور وامیانهٔ (باز به میان) مملکت آمد و لشکرهای جهان بر وی جمع شدند، و رجعت کرد و تیسپون از للیانوس بازستد بی‌آن که مصافی رود. اما او خود بازگشت و به پارس نشست. و پس رسولان میان شاپور و للیانوس آمدش می‌کردند تا صلحی ببندند. للیانوس در خیمه نشسته بود و سخن رسولان می‌شنید؛ ناگاه چوبهٔ تیر بر سینهٔ او آمد و کس ندانست که که انداخت، و للیانوس در حال جان سپرد و هزیمت در آن لشکر افتاد.

و شاپور معتمدان را فرستاد و آن سپه‌سالار را، یوسانوس نام، که او را از حال جاسوس خبر داده بود هدیه فرستاد و پیغام به لشکر روم داد که اگر با او بیعت کنید که شاه شما باشد من قصد شما نکنم تا به سلامت و اولایت خویش روید، و گرنه یک کودک را هم امان ندهم.

همگان بیعت کردند با یوسانوس، و شاپور او را مُسَلَّم داشت (او را بر رسمیت شناخت)، بعد مال و خزانه و اسباب للیانوس بستد و مواضعهٔ (باج مقرر شده) بسیار بر رومیان نهاد.

و عرب در جهان آواره شدند، و چندان که از ایشان یافتند بکشتند. و چون یوسانوس بازمی گشت با او قرار داد که هر خرابی‌ئی که در ولایت شاپور کرده بودند غرامت کشید. و نصیبین به عوض تیسپون که خراب کرده بودند به شاپور سپرد و به سلامت باز روم رسید، و ثمره آن جوان مردی که با شاپور کرده بود بیافت.<sup>۱</sup> گفتیم که دولت روم در پیمان صلح ایران و روم تعهد سپرده بود که از آترداتِ ارمنستان حمایت نکند. شاپور دوم پس از آن فرمود تا آتردات را بازداشت کردند و به ایران بردند و به زندان افکنده شد، و گویا در زندان خودکشی کرد. اما زنش که زن بسیار دلیری بود - و گفتیم که زن شاه قبلی ارمنستان بود که توسط همین آتردات کشته شده بود - در درژی موضع گرفت به این امید که شاید رومیان به یاریش بشتابند. او نیز سرانجام مجبور به تسلیم شد و بازداشت و به ایران فرستاده شد.

به‌رغم آن که دولت روم تعهد سپرده بود که در امور ارمنستان دخالت نکند، چند سال بعد که شاپور درگیر سرکوب یک شورش منطقه‌یی در شرق کشور (شاید در جنوب افغانستان کنونی) بود امپراتور والنس نیروئی را به ارمنستان فرستاد و مسیحی‌شدگان را برضد ایران شوراند و پسر آتردات - که نامش را پاپ نوشته‌اند - را بر تخت سلطنت ارمنستان نشاند.

به زودی شاپور نیروئی را به ارمنستان فرستاد و پاپ را برکنار کرد. دیگرباره یک کشیشِ نومسیحیِ ارمنی - نامش نرسی - با یاری سپاهیان که امپراتور برایش فرستاده بود به مسیحی‌شدگان ارمنستان فتوای جهاد ضد ایرانی داد، و هواداران ایران را در ارمنستان بازداشت کرده زنده‌زنده پوست از سرشان بیرون کشید و هر اسی بی سابقه در ارمنستان برقرار کرده پاپ پسر آتردات را به سلطنت برگرداند. جاسوسان ایران که در دربار پاپ بودند بهترین راه را در نابودگری این نرسی دیدند، و پاپ را از نرسی بدبین کردند تا نرسی را کشت. پس از آن دربار ایران یک هیأت سفارتی به ریاست افسری از نوادگان سورن قهرمان معروف دوران پارت را با تشرهای شدید به دربار روم فرستاده از دولت روم تقاضا کرد که شورش ارمنستان را فرونشاند. به دنبال آن، جهاد ضد ایرانی مسیحیان به فرمان امپراتور فرونشست، پاپ از سلطنت ارمنستان برکنار شد، ولی دوتا از پسران کم‌سالش به جای او به سلطنت نشاندند. چون که خواسته‌های دولت ایران برآورده نشده بود افسری پارتی به نام سورن

۱. فارس‌نامه ابن بلخی، ۱۹۲-۱۹۴.

به فرمان شاهنشاه با سِمَتِ مرزبانی ارمنستان به ارمنستان گسیل شد (سال ۳۷۹ م). اینک شاهنشاه شاپور بر آن شده بود که شاه ارمنستان را از میان افسران ایرانی منصوب کند تا برای همیشه به توطئه‌های رومیان در آن کشور خاتمه داده باشد.

## سخن آخر درباره شاپور دوم

شاهنشاه شاپور دوم که از روز تولدش دست‌پرورد عناصر ذی‌نفوذ دستگاہ فقهتی و ارتشی بود، در سنین جوانیش چنان شایستگی و تدبیری از خود نشان داد که دست همه این عناصر را از تصمیم‌گیری در امر دربار کوتاه کرد، و از دخالت بی‌جای مغان در سیاست ممانعت نمود، و نشان داد که جانشین شایسته‌ئی برای نیاگانش آردشیر بابکان و شاپور اول است. او همچون اسلافش شاهنشاهی ایران دوست و آبادگر بود. او درعین حال خُلق و خوئی شبیه اسلاف بزرگش کوروش و داریوش و آردشیر بابکان و شاپور اول داشت و از آزادیهای دینی همه قومها و مردمان در کشور حمایت کرد. در سلطنت او اقتصاد کشور به سوی شکوفایی بیش از پیش رفت. وحدت تصمیم‌گیری که میان بزرگان کشور از زمان کودکی او به وجود آمده بود به نابه‌سامانی سیاسی و مذهبی و اختلافات داخلی خاتمه داده بود، و چون شاپور به سن رشد رسید تدبیر و کاردانی او بیش از پیش بر ثبات سیاسی و برقراری امنیت و رونق کشاورزی و صنایع و بازرگانی و رشد اقتصادی کشور افزود. پیمان صلح سی‌ساله او با دولت روم در دهه‌های آینده مبادلات بازرگانی دو کشور را رونق بخشید و ایران به‌عنوان مرکز ترانزیت کالاهای شرق و غرب جهان درآمدهای انبوهی به‌دست آورد که در شکوفایی اقتصادی کشور سهم عمده‌ئی ایفا نمود.

ایران در سلطنت هفتاد ساله شاپور دوم دوران نوینی از همزیستی دینی و مذهبی، رشد کشاورزی و صنایع و بازرگانی، و رفاه و سعادت و رضایت همگانی مردم کشور از دولت را پیمود و در راه شکوفایی هرچه بیشتر تمدنی و توسعه اقتصادی و درعین حال در راه وحدت ملی به‌پیش رفت. آنچه در این دوران به تقویت نیروی دفاعی ایران کمک کرد همین وحدت ملی بود که بر اثر تدابیر شایسته مؤبد آذریاد مهر اسپند و مؤبد اردوی راج، و سپس کشورداری مدبرانه شاپور تحقق یافته بود. لذا شاپور دوم نیز از شاهنشاهان بزرگ تاریخ ایران است.

گفتیم که شاپور دوم را روایتهای عربی ذوالاکتاف نامیده‌اند، و روایتهای اسلامی در دوره‌های بعدی معنای ذوالاکتاف را «صاحب کتفهای مردم» و «سوراخ‌کننده کتفهای

مردم» پنداشته‌اند.

اگرچه می‌توانیم که سوراخ کردن کتفهای عربها و بر دار زدنشان در جاده‌های کاروان‌رو بیابانی عربستان - چنان‌که بالاتر اشاره کردم - باید که از اقدامات سرکوب‌گرانه امری القیس ابن عمرو (امیر حیره) بوده باشد، ولی من می‌پندارم که ذوالاکتاف نه به معنای صاحب کتفهای مردم یا سوراخ‌کننده کتفها بل که به معنای «دارنده کتفهای بزرگ» است؛ یعنی مرد چارشانه. معنای این عبارت را این‌را در گزارش مارسلینوس خواندیم که نوشته شاپور اندامی شکوه‌مند و بُرز داشت و یک سرو گردن از همه افسرانش بلندتر بود. این یعنی شاپور مردی چارشانه و بُرزندام بود. پس ذوالاکتاف به معنای «کتف‌دار» است که ما «چارشانه» گوئیم.